

موریانه مرگ حکومت‌ها!؟

در قرآن آمده است که وقتی سلیمان (ع) مُرد، هیچ نشانه‌ای مردم را از مرگش آگاه نکرد مگر موریانه‌ای که عصای او را می‌جوید!! آنگاه که عصا شکست و سلیمان به زمین افتاد، فهمیدند که او مدت‌ها قبل مرده است! (سبا ۱۴)

در این فراز قرآنی، اگر نیک بنگریم، نمادی است که نشان از حیات ظاهری و موقت حکومت‌ها پس از مرگشان دارد. حضرت سلیمان که مُلک و حشمتش مثالی تاریخی است، البته حاکمی به غایت سیاست مدار و الگویی از سلامت نفس و تقوا در آزمون قدرت بود، که شاخص شکر و تسلیم به حق شمرده شده است. با این حال مرگ افراد ناگزیر است.

تمثیل فوق گویا نکته نغزی را نشان می‌دهد که حاکمان را عصائی است که مدتی پس از مرگ، هیکل و هیبتشان را حفظ می‌کند! همچون درختی که پس از خشک شدن و ریختن شاخ و برگ، سالیانی سرپا می‌ماند تا بادی پائیزی یا برفی زمستانی تنه پوسیده‌اش را به زمین اندازد.

مرگ رهبران سیاسی دو حالت دارد؛ مرگ طبیعی و مرگ مشروعیت! هر دو حالت نتیجه یکسانی دارد؛ عصای آنها مدتی برپایشان نگه می‌دارد. این عصا همان تنه درخت است که به رغم پوسیدگی مدتی می‌ماند. همان تشکیلات اداری امنیتی است که آوندهایش هنوز خشک نشده و موریانه "زمان" کارش را تمام نکرده است.

نظام کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی که دیواری آهنین از سانسور برای اختفای سرکوب خونین به دور خود کشیده بود، سال‌ها بود با کشتن آزادی‌های مردم، مرده بود، اما تشکیلات سراسری حزب کمونیسم و سازمان مخوف "کاگ ب" آنرا سرپا نگه می‌داشت. سرانجام این عصای موریانه خورده با نسیمی از نظریات گورباچف، و سقوط مجسمه‌های لنین و استالین از میادین شهرهای شوروی سابق به دست مردم، سقوط کرد.

محمد رضا شاه نیز همان وقتی که دست به کشتار مردم در میدان شهداء و دیگر شهرهای ایران زد، مشروعیت خود را میان توده‌های عادی مردم از دست داد و با این کار خودکشی کرد، هرچند نشانه‌های مرگش یکی دو سال بعد آشکار گردید.

اینک گردش روزگار این ابتلاء الهی را برای حاکمیت فعلی عرضه کرده است. نظام "ولایت مطلقه فقیه" که به خاطر ساختار و ماهیت متمرکز فردی اش محروم از مشارکت آحاد ملت است، همچون درخت بیمار و آفت زده‌ای که رشد و شکوفائی ندارد، در سی سال گذشته به تدریج شاخه‌های خود را از دست داده و در سایه سیاست "همه با من" (به جای همه با هم) ضعیف‌تر و ضربه پذیرتر شده بود.

انتخابات ریاست جمهوری اخیر فرصت دیگری برای نظام ولائی بود تا به "جمهور" مردم اقبال نماید و بگذارد شاخ و برگ‌های باقیمانده از این شجره رشد و نموی بکند. متأسفانه سیاست سرکوب و برخورد خونین با مردم مظلوم و دفاع جانبدارانه رهبری از جریان متهم به جنایت، "مشروعیت" ولی فقیه را نزد اکثریت ملت مخدوش کرد و مهر پایانی بر این نظریه به غایت عقب افتاده و مغایر با موازین قرآن و سنت و معیارهای مقبول در دنیای پیشرفته امروزی زد.

نظام قرون وسطائی ولایت فقیه اینک نزد اکثریت ملت مرده است، هرچند عصای تشکیلات امنیتی و سازمان‌های سرکوب آن همچنان مجموعه را سرپا نگه داشته است. این عصا را دیر زمانی است موریانه پوسانده و در شرف شکست است. باید صبر و استقامت داشت و سنت تغییر ناپذیر الهی را در امداد مظلومان و سرکوب ستمگران به تماشای عبرت نشست.

همه این تلاش‌ها برای تبدیل "اقتدار ملی" به "اقتدار رهبری" است و نتیجه سلب حقوق اولیه شرعی، قانونی و بشری مردم، "استضعاف" است که عواقب عاقبت سوزی دارد.

به ضعف کشاندن یک ملت یعنی محروم کردن آن از حق رأی و حاکمیت بر سرنوشت خویش با تحمیل نظام ولایت مطلقه فقیه.

به ضعف کشاندن یک ملت یعنی محروم کردن آن از حداقل آزادی‌های مصرح در قانون اساسی و متهم و محکوم کردن خدمتگذاران ملت به "براندازی قانونی"!! و کودتای مخملی!! و شکنجه و زندان و مصاحبه و

.....

به ضعف کشاندن یک ملت یعنی جواب انتقاد مسالمت جویانه آنان را (درادای فریضه عظیمه امر به معروف و نهی از منکر) با چوب و چماق و گلوله و گاز اشک آور دادن و گل‌های نوجوان را پرپر و روانه قبرستان کردن.

این قانون همیشگی خداست که ملت‌های به ضعف کشانده شده را آزاد و بر مدیریت و مقدرات و مملکت خویش حاکم سازد (قصص ۵). فقط باید صبر داشت و با عنصر "زمان" کار کرد.

وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ